



روایت ساخت قدیمی ترین مسجد محله خاتم الانبیا (ع)

## آن مسجد چوبی

هم محلی

۵۸

ظریفیان

برای اهالی قدیم قلعه نوعوارضی هنوز خاطره ساخت مسجد چوبی شان قدیمی نشده است. آن‌ها به یاد می‌آورند چطور زمانی که تنها ۴۰ خانوار پشت درهای بزرگ چوبی آن قلعه زندگی می‌کردند، از زن و مرد و پیر و جوان و بچه دست به دست هم دادند و برای محله‌شان مسجد ساختند؛ البته محله نام جدیدی است، خیلی‌ها هنوز محله خاتم الانبیا (ع) را به همان

نام قلعه نوعوارضی یا قلعه قائم مقامی می‌شناسند.

مسجد امام محمدباقر (ع) اولین مسجدی است که به دست تک‌تک آن ۴۰ خانوار در این قلعه ساخته شد. تا پیش از آن محرم و صفرها که می‌شد اهالی قلعه به نوده علیا می‌رفتند تا در مراسم‌های روضه و عزاداری امام حسین (ع) شرکت کنند. حسرت یک مسجد کوچک به دلشان مانده بود که توی سرما و گرما مجبور نباشند آن همه راه را پیاده بروند تا اینکه بالاخره تصمیم گرفتند یا علی بگویند و کلنگ مسجد را به زمین بزنند.

فاطمه رحمتی تخم‌مرز در آستانه ۸۵ سالگی هنوز آن روزها را به یاد می‌آورد. پدر و برادر خودش به همراه دیگر اهالی بانی ساخت مسجد شدند و بقیه مردم را هم جمع کردند. او که از همان سال‌های ابتدای ساخت مسجد تا الان همسایه مسجد است، می‌گوید: «پدرم که به عباس یزدی معروف بود به همراه برادرم حاج حسن رحمتی و کربلایی فرج... نورپور و حاج یوسف دهقان و کربلایی موسی نورپور و چند تن از قدیمی‌های دیگر شروع به ساخت مسجد کردند. گفتند بالاخره باید یک مسجد داشته باشیم، این طوری که نمی‌شود، برویم سراغ حاج کاظم!» حاج کاظم سرایدار پور یکی از ملاکانی بود که چند زمین افتاده در قلعه داشت. حاج حسن از جلو و بقیه پشت سر، رفتند پیش حاج کاظم و به او گفتند که می‌خواهند مسجدی در محله بسازند و زمین افتاده او را هم که چند درخت توت دارد نشان کرده‌اند. فاطمه می‌گوید:

«برادرم حاج حسن خدارحمش کند، به حاج کاظم سرایدار پور گفت: پولی می‌دی، پولی بده... همین طوری هم می‌دی، بده!.. حاج کاظم گفت: چی از این بهتر! ها که می‌دم!...» و به این ترتیب ساخت مسجد امام محمدباقر (ع) شروع شد. اول از همه باید درخت‌های توت را می‌نداختند؛ ولی هیچ کس جرئت نمی‌کرد آن را به زبان بیاورد. دست آخر عباس یزدی گفت: «درخت‌ها را می‌اندازیم، خونش را می‌دهیم!» فاطمه خانم تعریف می‌کند:

«پدرم پیشنهاد داد که درخت‌های توت را ببندازند. شبش هم برادرم یک گوسفند کشت و آبگوشت درست کردند و روضه خواندند و همه اهالی آمدند دور هم سینه زدند.» هرکسی هر چه دستش می‌رسید برای ساخت مسجد کمک کرد. یکی چوب می‌آورد، یکی سطل می‌آورد، یکی کلنگ می‌زد، یکی گل مالی می‌کرد. سختی کار این بود که نه آب دم دستشان بود و نه مصالح. باید برای درست کردن یک تشت گل می‌رفتند سر قنات نوده علیا که از جلوی قلعه رد می‌شد، با سطل یا آفتابه آب می‌آوردند تا اوستا ملات درست کند و آجرها را به هم بچسباند. فاطمه خانم می‌گوید: «آن موقع من پسر بزرگم را داشتم، به پشتم می‌بستمش و بازن‌های دیگر می‌رفتیم با سطل آب می‌آوردیم. خوش حال بودیم که داریم مسجد می‌سازیم!»

مسجد بالاخره باتیرهای چوبی ساخته شد و اولین خادمش هم کربلایی فرج... نورپور شد. دیگر همه مراسم‌های عزاداری مردم در مسجد بود. یک سال و اندی بعد کربلایی فرج... فوت می‌کند و کلید خادمی مسجد می‌رسد به حاج برات شوهر فاطمه خانم. حاج برات بیشتر از ۲۰ سال خادم مسجد بود تا اینکه او هم به رحمت خدارفت. فاطمه خانم می‌گوید: «کلید دست شوهرم بود. با هم می‌رفتیم جارو می‌کردیم، استکان‌ها را می‌شستیم، سماورا روشن می‌کردیم، چای می‌ریختیم و منتظر مردم می‌شدیم که بیایند. هر وقت بهش می‌گفتند: حاج برات حقوق هم می‌گیری؟ می‌گفت: من حقوقم را از بالایی می‌گیرم. خدارحمش کند. نه او و نه بعدی‌ها، هیچ کس تا حالا از مسجد حقوق نگرفته است.»

شش، هفت سالی از ساخت مسجد گذشت تا اینکه اهالی دور هم جمع شدند و گفتند که مسجد دیگر جواب جمعیت را نمی‌دهد. فضا تنگ بود و دست و پاگیر. به فکر افتادند که زمین کناری مسجد را که آن‌ها مال حاج کاظم سرایدار بود ببندازند سر مسجد. تیرهای چوبی سقف را هم بردارند و تیرهای آهنی ببندازند تا بتوانند مسجد را دو طبقه کنند. دوباره حاج حسن رفت سراغ حاج کاظم. او هم گفت: «شما که گرفتید... این را هم بگیرید... باشد برای آخرتم...» هرکسی یک شاخه آهنش را قبول کرد و بعضی‌ها هم مصالح دیگر تا اینکه مسجد را دوباره ساختند. از آن موقع تا حالا مسجد امام محمدباقر (ع) چند بار دیگر هم نوسازی و تعمیر شد، اما پای صحبت هر کدام از قدیمی‌های محله که نشینی‌ها از مسجد بررسی لبخندی گوشه لبش می‌نشینند و می‌گویند: «مسجد چوبی!... یادش بخیر!»

«

هرکسی هر چه دستش می‌رسید برای ساخت مسجد کمک کرد. یکی چوب می‌آورد، یکی کلنگ می‌زد، یکی گل مالی می‌کرد

»